تحلیل ساختار قافیه و ردیف در دوبیتی های مازندرانی شهرستان سوادکوه

مرتضی محسنی *

عارف کمرپشتی **

چکیده

قافیه و ردیف، اصلی ترین ابزار افزایش موسیقی کناری شعر است که در اشعار کلاسیک فارسی و عربی از جایگاه ثابت و ویژه‌ای برخوردار بوده‌است. طول ردیف در بیت، گوش‌نوازی موسیقایی را در متن و لذّت سمعی را برای مخاطب درپی دارد. در این مقاله، علاوه بر معرفی دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی، ساختار قافیه و ردیف در دویست دوبیتی عامیانهٔ شهرستان سوادکوه، براساس روش توصیفی- تحلیلی، بررسی شده‌است. قافیه در دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی و دیگر گویش‌ها، براساس نزدیکی تلفظ حروف ساخته می‌شود نه براساس یک‌سان بودن حرف روی که در شعر کلاسیک فارسی و عربی اصل است. قافیه در ۲۵ درصد از دوبیتی‌های عامیانهٔ شهرستان سوادکوه، مثنوی‌گونه است. هم‌مخرجی « ل» با «ر» و «م »با «ن» در قافیه‌سازی دوبیتی‌های مازندرانی از بسامد بیش‌تری برخوردار است. اندکی بیش از یک‌چهارم دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی شهرستان سوادکوه، دارای ردیف هستند و از این میان کمی بیش از یک‌پنجم دوبیتی‌ها، ردیف‌های فعلی دارند. داشتن ردیف فعلی علاوه بر افزایش موسیقی کناری شعر، در جهت‌دادن به تخیّل شاعرانهٔ شاعر، اصرار، تأکید و تکرارِ او بر موضوع مورد نظر، تأثیرگذار بوده‌است. از طرف دیگر، فراوانی ردیف فعلی (حدود۲۵درصد) که بر کنش و رفتار ناظر است، بر پویایی و حرکتِ دوبیتی‌ها دلالت دارد.

واژه‌های کلیدی: قافیه، ردیف، دوبیتی، سوادکوه، مازندران.

---

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران Email:mohseni45@yahoo.com

** عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بابل.

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۳۰ تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۲۲

۱ . مقدمه

ادبیات عامیانه، به عنوان ادبیات غیررسمی، گنجینه ای گران سنگ از فرهنگ و هنر و ادب مردمی است که در کنار ادبیات رسمی، زنده و پویا به حیات خود ادامه می‌دهد. کاربرد مختلف ادبیات عامیانه از سوی توده‌ی مردم، عامل زنده بودن و ادامه‌ی زندگی آن است. هرچند ممکن است در آغاز انگاشته شود که ادبیات عامیانه فاقد برخورداری از هرگونه شگردهای زیبایی شناختی و به دور از وزن و نظم است؛ بدان علّت که در میان ذهن و زبانِ توده‌ی مردم رَوایی دارد، از شگردها، قالب‌ها و موسیقی ویژه‌ی خود برخوردار است؛ چنان که توده‌ی مردم با شنیدن آن به التذاذ هنری می‌رسند. در این مقاله ساختار ردیف و قافیه به عنوان عواملی که در التذاذ زیبایی شناختی مخاطب عامه در دوبیتی‌های منطقه‌ی سوادکوه مازندران، مؤثّر است، مورد بررسی قرار گرفته است.

روش تحقیق در این مقاله، در مباحث نظری کتابخانه ای است و از ابزار گردآوری اطلاعات این روش؛ یعنی، فیش سودجسته شد. در گردآوری اشعار مازندرانی از روش میدانی و ابزار آن یعنی؛ مصاحبه استفاده شده است.

این مقاله تلاش می کند تا با تجزیه و تحلیل ۲۰۰ دوبیتی جمع آوری شده از شهرستان سوادکوه، به روش توصیفی - تحلیلی به این سؤال اصلی پاسخ دهد که: ساختار ردیف و قافیه و تأثیرگذاری آن بر موسیقی کناری دوبیتی های عامیانه‌ی مازندرانی شهرستان سوادکوه، چگونه است؟ براین اساس می‌توان فرضیه های زیر را عنوان کرد:

۱ . بیش از نیمی از دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی، از ساختاری مثنوی‌گونه برخوردار می-باشند.

۲ . تأثیر ردیف‌های ترکیبی بر موسیقی کناری شعر، مانند فعل و ضمیر، از دیگر ردیف‌ها بیش‌تر است.

۲ . پیشینهٔ تحقیق

دربارهٔ جایگاه و نقش ردیف و قافیه در شعر کلاسیک فارسی، در تمامی کتاب‌هایی که به عروض و قافیه مربوط می‌شود، مباحث فراوانی آمده است که خوانندگان از آن‌ها آگاهند. دربارهٔ

وزن و قافیه در شعر عامیانه نیز پژوهش‌های درخوری انجام گرفته‌است که از آن میان می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد: ۱- ***بررسی وزن شعر عامیانه*** از تقی وحیدیان کامیار که در سال۱۳۵۷ از سوی انتشارات آگاه منتشر شده است. بخش هایی از این کتاب را می‌توان در کتاب ***حرف های تازه در ادب فارسی*** که مجموعه‌ی مقالات ایشان در سه حوزه‌ی وزن و قافیه، زبان شناسی و افسانه نویسی است، دید. ۲- ***تحلیل وزن شعر عامیانهٔ فارسی*** از امید طبیب‌زاده که در سال ۱۳۸۲ از سوی نشر نیلوفر منتشر شده است.

دربارهٔ وزن و قافیه و ردیف در دوبیتی‌های عامیانهٔ شهرستان سوادکوه پژوهشی انجام نشده- است. فقط محمود جوادیان کوتنایی درکتاب «***در قلمرو مازندران***» در حدود پنج صفحه دربارهٔ وزن و قافیه در دوبیتی‌های مازندرانی بحث کرده است. این کتاب - که مجموعه مقالات است- در سال ۱۳۷۰ از سوی نشر نقش جهان منتشر شده است. نگارندهٔ این مقاله نیز دربارهٔ ***وزن و قافیه در دوبیتی های مازندرانی*** مقاله‌ای دارد که در مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ادب محلی و محلی سرایان ایران زمین- که در اردیبهشت ۱۳۹۰ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج برگزار شده- منتشرگردیده است. در هیچ کدام از این مقالات دربارهٔ ردیف و ساختار آن در دوبیتی‌های بومی و محلی شهرستان سوادکوه مطلبی نوشته نشده‌است و بحث قافیه نیز بسیار جزیی و بدون هیچ گونه تجزیه و تحلیل آمده است.

۳ . کلیات

۳ . ۱. دوبیتی

دوبیتی(Couplet) یکی از قالب های شعری‌است که مصراع های اول، دوم وچهارم آن باهم هم قافیه هستند. تفاوت اساسی دوبیتی با رباعی دروزنِ عروضی آن‌هاست. «دوبیتی را ترانه نیزگویند وآن کامل شده‌ی اشعاردوازده هجایی روزگارساسانیان است که بعد از اسلام آن‌ها را فهلویات نامیده‌اند. فهلویات یا دوبیتی‌های فهلوی، ازقدیم در زبان خنیاگران محلّی، آفریننده‌ی شور وهیجان ورقص وطرب بوده‌است »(رزمجو، ۱۳۷۰: ٤١).

ملک‌الشعرای بهار دربارهٔ علّت نامگذاری این دوبیتی‌ها به فهلویات گفته‌است:«می‌توان گمان برد که بیت پهلوی، گلبانگ پهلوی، پهلوانی سماع و سخن‌گفتن پهلوی و سایر اشاراتی که به این موضوع ازطرف شعرای قدیم شده، مربوط به آهنگی خاص بوده که درقالب این دوبیتی‌ها ریخته

شده و خاصّ این وزن بوده؛ بنابراین مستعربه نام آن ابیات را فهلوی نهاده‌اند؛ چنانکه امروز بعضی از آهنگ‌های موسیقی است که خاصّ این بیت‌هاست، مثل آواز دشتی که غالباً دراین ابیات خوانده می‌شود و گوشهٔ بختیاری که بعد از دستگاه همایون خوانده می‌شود، آن هم در این وزن می‌آید. لهذا می‌توان ظن برد که بانگ پهلوی، بیت پهلوی وپهلوانی سماع، که شعرای ما اشارت کرده‌اند، آهنگ‌هایی بوده‌است که در قالب این اوزان ریخته می‌شده و از این روی این دوبیتی‌ها را به مناسبت نام موسیقی آن فهلویات نامیده‌اند. ازطرف دیگر می توان احتمال داد که چون این اشعار بنابرعادت قدیم به زبان‌های ولایتی ومحلّی سروده می‌شده وآن زبان ها یا خود زبان پهلوی بوده (که درمرکز، مغرب، شمال وجنوب ایران تا دیری بعد ازاسلام و بلکه تا امروز متداول است) و یا آن لهجه‌ها را به سبب غلبهٔ مزبور به این اسم می‌نامیده‌اند و این اشعار که به آن لهجه‌ها گفته می‌شده است، بدان نام نامیده شده‌است» (بهار،۱۳۷۱: ۱۲۹-۱۳۰).

دوبیتی معمولاً بروزن«مفاعیلن مفاعیلن فعولن یا مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل»؛ بحرهزج مسدس محذوف یا مقصورسروده می‌شود. نوع دیگری از دوبیتی امروزه رایج شده‌است که آن را چهارپاره می‌نامند. مثل چهارپاره‌ی کبوتران من از بهار، کارون از فریدون توللی، دراموا‌ج سند از مهدی حمیدی شیرازی و....

۳ . ۲. دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی

ازجمله قالب‌هایی که با اقبال مردمِ شهرستان سوادکوه روبرو شده‌است، قالب دوبیتی است که به آن ترانه نیز می‌گویند. این دوبیتی‌های عامیانه، سرودهٔ شاعران بی نام ونشانی است که غم ها، دردها، شکست های ناشی از عشق و ازدواج، غم غربت و...را ازضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی خود بر زبان آوردند و دیگران نیز آن را شنیده و از بر کرده‌اند.

دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی شهرستان سوادکوه، ازنظرساختار، تفاوتی با دوبیتی‌های فارسی ندارند و همانند دوبیتی‌های رسمی ازچهار مصراع تشکیل شده‌است. اگر با سازخواندن و عنصر تکیه را در این گونه از دوبیتی‌ها اساس قراردهیم، وزن عروضی آن‌ها با دوبیتی های فارسی یکسان است. مراد از یکسان بودن این نیست که همان وزن «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» بدون هیچ‌گونه کم و کاستی به دست آید؛ منظور این است که مردمی که این گونه از دوبیتی‌ها را سروده‌اند، اوزان عروضی را نمی‌دانستند و براساس ریتمی که می‌خواندند آن را دراین قالب ریخته‌اند. بنابراین در این

گونه از اشعار باید این مختصّه ازهنرِعامه را درنظر داشت وآن را به عنوان یک اصل برای این گونه از ترانه‌ها پذیرفت. به عبارت دیگر می‌توان گفت، نوایی که خواننده انتخاب می‌کند و نوازنده می‌نوازد، دو عامل اصلی تعیین کننده‌ی وزن شعر در دوبیتی‌های عامیانه‌ی شهرستان سوادکوه و دوبیتی های مازندرانی است.

۳ . ۲ . ۱. ویژگی های این دوبیتی ها

شاید بتوان گفت مهم‌ترین ویژگی دوبیتی‌های عامیانه، ساده و قابل‌فهم بودن آن است؛ چه از لحاظ لفظ و چه از لحاظ معنی. این نوع از دوبیتی‌ها «از تشبیهات نادر، کنایه، ایهام، جناس و سایر صنایع لفظی و تکلّفاتِ معنوی و ترکیب‌هایی مأخوذ از زبان عربی به دور است» (بهار ۱۳۷۱: ۱۳۱).

شاید علّت این سادگیِ لفظ و معنی، زندگی سادهٔ روستایی باشد که به دور از زندگی پرطمطراق و زرق و برق‌های شهری در دامنه‌های کوه و دشت درجریان است. این دوبیتی‌ها را مردم از روی نیازِ روحی سروده‌اند و درآن آمال و آرزوهایی را که به غایت روشن و ساده بوده، به تصویرکشیده‌اند. اگرلذّتی درآن است به علت صفا و صداقتی است که در سرایندگانشان وجود دارد. «شعرعامه و ازجمله دوبیتی‌ها، درحقیقت تاریخ و فرهنگ زنده و گویای مردمی است که احساس و عاطفه را به‌صورتی کاملاً بدیهی و دست‌نخورده‌ای مطرح می‌کنند. وضع بیان و اسلوب ابلاغ و معانی ازجهت القاء به دیگران، آن‌قدر ساده و طبیعی است که هرخواننده‌ای می‌تواند حالات عاطفی و اشارات درونی گوینده‌ی این متن را به درستی دریابد» (ناصح،۱۳۷۳: مقدمه، ص،ک).

درد و غم ناشی ازشکست‌های عشقی، غم غربت و شکواییهٔ دختران جوان از ازدواج‌های تحمیلی و...حرف دل تمام کسانی است که این گونه از ترانه‌ها را از سویدای دل خود فریاد می‌کنند. شاید این ترانه‌ها از نظر ادبی، ارزش چندانی نداشته باشد؛ امّا از لحاظ جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، بازشناسی گویش‌های مختلف ایران و چگونه اندیشیدن انسان‌ها، بسیار حائز اهمّیت است.

۳ . ۲. ۱. ۱. قافیه

شمس قیس رازی می‌گوید : «قافیت، بعضی از کلمه‌ی آخرین بیت باشد به شرط آن که کلمه بعینها و معناها در آخر ابیات دیگر متکرّر نشود، پس اگر متکرّر شود آن را ردیف خوانند و قافیت در ماقبل آن باشد»(رازی ، ۱۳٦۰:۲۰۲).

وحیدیان کامیار در تعریف قافیه گفته‌است: «قافیه، کلمات آخر ابیات است که آخرین حرف اصلی آن‌ها یکی است. به این شرط که کلمات عیناً تکرار نشده باشد. در صورتی که کلمه‌ای عیناً در آخر اشعار تکرار شده‌باشد، آن را ردیف و کلمه‌ی پیش از آن را قافیه می‌گویند»(وحیدیان کامیار ، ۱۳۷۰:۱۳۲).

به نظر می‌رسد شرط اصلی قافیه سازی در شعر رسمی فارسی، غیر تکراری بودنِ کلمه و معنی آن باشد. شفیعی کدکنی در کتاب موسیقی شعر، نقشِ مهم قافیه را در زیبایی شعر با نشان دادن ۱۵ مورد دسته بندی کرده که مهم ترین آن‌ها عبارت است از :

۱ - تأثیر موسیقیایی۲- تشخّصی که قافیه به کلمات خاص هر شعر می‌بخشد ۳- لذتی که قافیه از برآورده شدن یک انتظار به وجود می‌آورد٤- زیبایی معنوی یا تنوع در عین وحدت ٥- تنظیم فکر و احساس ٦- استحکام شعر ۷- کمک به حافظه و سرعت انتقال ۸- ایجاد وحدت شکل در شعر ۹- جدا کردن و تشخّص مصراع‌ها و... (شفیعی کدکنی ، ۱۳۷۰: ٦۲).

آن چه وی بر شمرده و آن را با نمونه‌هایی تجزیه و تحلیل کرده به شعر رسمی فارسی متعلق است و نمی‌توان تمامی موارد را دربارهٔ دوبیتی‌های عامیانهٔ ایران و زبان مازندرانی تعمیم داد. با این وجود نمی‌توان نقش قافیه را در موسیقیایی‌کردن شعر، برآورده‌شدن لذّت و انتظاری که به مخاطب دست می‌دهد، استحکامِ شعر و کمک به حافظه و سرعت انتقالِ مفاهیم، نادیده گرفت .

۳ . ۲. ۱. ۲. ردیف

شفیعی کدکنی ردیف را از ویژگی های شعر ایرانی می‌داند و از قول نجفقلی میرزادر دزّه نجفی آن را چنین تعریف می‌کند : «بدان که ردیف عبارت است از کلمه‌ای یا بیش‌تر که مستقل باشد در لفظ و بعد از قافیهٔ اصلی به یک معنی تکرار یابد»(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰:۱۲۳). به عنوان مثال می‌توان به این بیت اشاره کرد:

بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند

(مثنوی ، دفتر اول ، بیت اول)

که در این بیت «حکایت» با «شکایت » قافیه و کلمهٔ «می‌کند» که به‌عینه به یک معنی تکرار شده‌است، ردیف است.

«در زبان فارسی از قدیمی ترین روزگاران ردیف به صورت مشخص و برجسته‌ای در شعر فارسی وجود داشته است. حتی پیش از آن که شعر به زبان ادب به وجود آمده باشد در ترانه‌های عامیانه ردیف را به صورت بارز و مشخصی می‌توانیم مشاهده کنیم. از جمله در شعر مردم خراسان در هجو اسدبن عبدالله که دارای ردیف است اگرچه قافیه‌ی آن درست نیست :

از ختلان آمذیه // برو تباه آمذیه //آواره باز آمذیه //خشک و نزار آمذیه.

و یا در شعر معروف یزید بن مفرغ تازی که بدون شک به تأثیر از شعرهای ایرانی گفته شده‌است :

آب است و نبیذ است// عصارات زبیب است//سمیه روسبیذ است.

وجود ردیف در این ترانه‌های قدیمی نشان می‌دهد که ردیف جزیی از ساختمان ظاهری و فرم شعر فارسی است»(شفیعی کدکنی ، ۱۳۷۰: ۱۳۳).

اگر چه ردیف محدودیتی را که قافیه ایجاد کرده، دو چندان می‌کند و شاعر را تا حدودی از مخیّل کردن کلام باز می دارد، می‌تواند باعث افزایش موسیقی شعر شود و به تداعی های شاعر کمک کند.

٤ . بحث و بررسی

٤ . ١. قافیه‌سازی در دوبیتی‌های مازندرانی سوادکوه

قافیه در دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی و دیگر گویش‌ها، براساس نزدیکی تلفظ حروف انجام می‌شود نه براساس یک‌سان بودن حرف روی که درشعر کلاسیک فارسی و عربی اصل است (رک. کمرپشتی، ۱۳۹۰: ٤٧٧-٤٨٥). درشعر کلاسیک فارسی اختلاف در حرف روی از مشهورترین عیوب قافیه به حساب می‌آید (اکفا) اما درگویش مازندرانی و گویش های دیگر، چنین قافیه‌هایی معیوب نیست؛ چون این هنرِ عامه است و تمام تلاشِ شاعر عامه نیز صرف حفظ موسیقی بیرونی و کناری شعر می‌شود. شاعر عامه فقط از گوش‌نوازی وزن برخوردار است و یکسان سازی کلمات

هم قرینه برای قافیه‌سازی. بنابراین در دوبیتی‌های زیر، حرف روی شدن «ل» با «ر» و «ن» با «م» عیبی برای این گونه از اشعار نیست:

حسینا می رَوَه فردا به اشکال خدا قسمت کنه آیِ به دمبال
به غیر ازمُ اگریارِ بگیری سروکارت به عباس علمدار(ناصح، ۱۳۷۷: ۸۲)
مسلمانون دلم غم داره امروز به گل مانه که شبنم داره امروز
الا مردم نمیدونن بدونن گل من میل رفتن داره امروز (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۰:۱۵۳)
عزیزم راه و رفتارت مرا کشت ترنج و غبغب و خالت مرا کشت
ترنج و غبغبت کار خدایه صدای کفش بُلغارت مرا کشت. (همان)
جان خدا مره چپّون هاکردی مره صحرای دله گوم هاکردی
همه رِ سِر، مِره بی شوم هاکردی مه سرکاره شه عقله تُوم هاکردی

jâne xədâ mərе čappun hâkərdi. mərе sarâye dele gum hâkərdi.

hame re ser mərе bišum hâkərdi. me sarkâre še aqle tum hâkərdi.

خداوندا! مرا چوپان کرده‌ای و آوارهٔ کوه و بیابان. همه را سیر و مرا گرسنه نگه می‌داری. مگر هنگام تولد من، عقل خودت را تمام کرده بودی؟ [نعوذبالله]

دردوبیتی‌های عامیانه‌ی شهرستان سوادکوه، می‌توان سه نوع قافیه را دید:۱- همانند قافیه در دوبیتی‌های شعررسمی فارسی که نیاز به توضیح و شاهد مثال نیست.۲- به شکل قالب مثنوی که ازبسامد بالایی برخوردار است.۳- تغییر قافیه درمصراع سوم و چهارم که ازکمترین بسامد برخوردار است(کمرپشتی، ۱۳۹۰: ٤٨٤-٤٨٢).

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، در دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی، یکسان‌سازی حرف روی مهم نیست، بلکه نزدیک بودنِ تلفظ حروف، شرط اصلی این یکسان سازی و آهنگین کردنِ کلماتِ قافیه است. نزدیک به یک‌پنجم دوبیتی‌های مازندرانی به این شکل قافیه‌سازی شده‌اند و کلمات هم قرینه در آهنگ با هم برابرند؛ منتهی در حرفِ روی با هم اختلاف دارند. در زیر برخی از این دوبیتی‌ها با فونتیک و ترجمه آورده شده است :

اَبِر نِشته مارِ هِلال بَوینم دِشمِن نِشته شه یارّ رِ خار بَوینم
اَلا دشمن تِرِه نِخار بَوینم رو در قبله زبونّ لال بَوینم

aber nəšte mâre həlăl bavinəm. dəšmen neste šə yărre-xăr bavinəm.

ală dəšmen tere nəxăr bavinəm.ru dar qeble zebunne lăl bavinəm.

ابر نگذاشت که هلال زیبای ماه را ببینم. رقیب نگذاشت تا خوب به چهره‌ی زیبای محبوبم بنگرم.هان! ای دشمن! ای رقیب! خدا کند که تو مریض شوی!چنان‌که تورا رو به قبله کنند و نتوانی سخن بگویی.

چنده من هنیشم بلندِ نفار دلبر شه ولایت بهی یه بیمار

ندارمبه قاصد بیاره احوال دوندم نامه رِ چلچلای بال

čande mən hənišem bəlende nəfâr.delbar še velâyet bahiye bimâr.

nədârembe qâsed biyâre ahvâl.davendem nâmere čelčelâye bâl.

تا کی باید بر بلندای آلونکِ بلندِ بالا بنشینم. محبوبم در ولایت (سرزمین) خود بیمار شده است. پیکی ندارم که خبر بهبودیت را به من برساند. پس نامه‌ای می‌نویسم و به بال پرستو می‌بندم تا از تو برایم خبر بیاورد.

قافیه سازی با دو حرف«ن» و «م» یا «ون» و «وم» نیز یکی دیگر از شیوه های ساختن کلمات هم قرینه در دوبیتی‌های عامیانه‌ی شهرستان سوادکوه است. در زیر دو نمونه از این گونه دوبیتی‌ها نیز نقل می‌شود:

نشا رِ هاکنم گِلِم به گِلِم وجینّ بهیرم خشحال و خِرّم

وجینّ بیتمه رَسِنه گندم گندمّ بتاشم بورم شه وطن

nešâre hâkənem gəlem be gəlem. vejinne bahirem xəšhâl-o xorrem.

vejinne bayteme rasəne gandem. gandemme betâšəm burem še vaten.

شالیزارم را دسته به دسته و رج به رج نشا می‌کنم. شادمان و سرحال، وجینش می‌کنم .

بعد از وجین کردنِ شالیزار، موقع درو گندم فرا می‌رسد. گندم را درو می‌کنم و به شهر خودبرمی‌گردم.

جان خدا مره چپّون هاکردی مره صحرای دله گوم هاکردی

همه ره سِر، مِره بی شوم هاکردی مه سرکاره شه عقله تُوم هاکردی

jâne xədâ mərе čappun hâkərdi. mərе sarâye dele gum hâkərdi.

hamere ser mərе bišum hâkərdi. me sarkâre še aqle tum hâkərdi.

خداوندا ! مرا چوپان کرده ای و آواره‌ی کوه و بیابان. همه را سیر و مرا گرسنه نگه می‌داری. مگر هنگام تولد من، عقل خودت را تمام کرده بودی؟ [نعوذ بالله]

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود ویژگی ساختاری قافیه‌سازی در دوبیتی‌های مازندرانی و سایر گویش‌ها بر اساس نزدیکی تلفظ حروف در جایگاه حرف روی است نه یکسان سازی آن. بنابراین هم‌مخرجی « ل» با «ر» و «م »با «ن» در قافیه‌سازی دوبیتی‌های مازندرانی از بسامد بیش‌تری برخوردار است و این به علت فراوانی واژگانِ مختوم به این حروف، در گویش مازندرانی است. علت دیگری که شاید بتوان به عنوان فرضیه آن را عنوان کرد این است که قافیه سازی با «ال» و «ار» در دوبیتی‌های سوادکوه، تداعی‌کنندهٔ نوعی آزادی، رهاشدگی و تداوم انتظار در فضای کوهستانی است. چون کششی که در این دو هجای کشیده وجود دارد به نوعی به مخاطب نیز منتقل می‌شود. انعکاس صدا در کوهستان باعث تأثیرپذیری بیش‌ترِ این گونه از اشعار می‌شود. به نظر می‌رسد قافیه سازی با دو حرف «و» و «ن» و هجاهای «ون» و «وم» در دوبیتی های عامیانه‌ی شهرستان سوادکوه، تداعی‌کننده‌ی غم و فشردگی آثار آن بر روی شاعر است. شاعر عامه با گزینش چنین هجاهایی که دارای کشش و توالی نیست، می‌خواهد هرچه سریع تر از دست غم و اندوه نجات یابد.

٤ . ٢. قافیه‌سازی دوبیتی‌ها به شکل مثنوی

مثنوی از نظر سروده‌شدن ساده‌ترین نوع قالب شعری است؛ چرا که قافیه در هر بیت تغییر می‌کند. هنرمندِ عامی، بدون در نظر گرفتن این ویژگی و بدون هیچ تعمّدی، دوبیتی‌های مثنوی-گونه می‌سراید. او فقط به هم‌وزن بودنِ کلمات می‌اندیشد و به این فکر می‌کند که موضوعی باید در چهار مصراع شروع شود، پرورش یابد و تمام شود. از نظر هنرمندِ عامه، شعر باید وزن و قافیه داشته باشد و کلام بی وزن و قافیه شعر نیست. به همین دلیل گاهی اوقات برای افزایش موسیقی کلام خود، مصراع ها را دو به دو با هم هم قافیه می‌کند.

اندکی بیش از یک‌چهارم دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی شهرستان سوادکوه، ساختارشان مثنوی‌گونه است. در زیر به دو نمونه از این دوبیتی‌ها اشاره می‌شود:

علف صحرا رِ شبنم بهیته　　جان خدا مه بخت ِکم بهیته
الهی من بّوم علف صحرا　　گو و گوسفن مه سر هاکنن چرا

aləfe sarăre šabnam bahite. jăne xədă mə baxte kam bahite.
elăhi mən bavvem alefe sară. gu-o gəsfen mə sar hăkənen čəră.

شبنم بر روی علف صحرا نشسته است .خدا بخت و اقبالم را بلند نگرفته است.(بدبختم)
خدا کند که من لااقل علف صحرا شوم تا گاو و گوسفند مرا بچرند(از من بخورند و سیرشوند) به کنایه؛ یعنی به درد کاری بخورم.

ورِفی راه بوّم من پشته کوهه　　آب خِنِک بوّم من مرص نوئه
آب خنک بوّم چایی بار بوّه　　من و مه دلبر رِ سازگار بوّه

varəfi ră bavvem mən pešt-e kohe.ăbe xənek bavvem mən mers-e nuhe.
ăbe xənek bavvem čăie bâr bavve. mən-o me delbarre săzegăr bavve.

الهی! مرا جاده های پیچ درپیچ پشتِ کوه ها کن. مرا آب خنکی کن و در ظرف های چوبی درختِ راش قرار بده.آب خنکی باشم که از آن چای درست کنند و من و محبوبم از آن چای بنوشیم تا به سازگاری و توافق برسیم.

وقتی قافیه در۲۵درصد دوبیتی‌ها، مثنوی گونه باشد، موسیقی متن دوچندان می‌شود. این ویژگی هم راستاست با تکرار فراوان انواع سجع و جناس که بر شادمانی و التذاذ اهالی کوهستان ناظر است. بدین ترتیب، مثنوی گونه شدن قافیه‌ها در دوبیتی‌ها دالّی است که بر حس پرشعف مردم کوهستان دلالت دارد. شاید بتوان دلیل دیگر مثنوی بودن یک چهارم دوبیتی های عامیانه‌ی شهرستان سوادکوه را در حُسن تعلیل هایی دانست که شاعر عامه در بیت دوم به آن ها پرداخته است. در دوبیتی‌های اول این بخش دیدیم که شاعر با تغییر قافیه به حسن تعلیل ادعایی و برهانی پرداخته است و گفته که چرا دلش می‌خواهد تا گاو و گوسفند شود. در دوبیتی دوم نیز شاعر با تغییر در قافیه به حسن تعلیل زیبایی دست رسی یافته است. مصراع سوم این دوبیتی معلول است و مصراع چهارم، علّت آن. در حقیقت می توان با گذاشتن علامت سؤال (؟) در پایان مصراع سوم هر دوبیتی، مصراع چهارم را به عنوان حسن تعلیل لحاظ کرد.

٤ . ۳. قافیه‌سازی به شکل اختلاف حرف روی در مصراع سوم یا چهارم

گاهی اوقات در دوبیتی های عامیانه‌ی سوادکوه، شاعر عامه برای حفظ توازن، کلمات هم قرینه را طوری انتخاب می‌کند که فقط مصراع سوم یا چهارم با سه مصراع دیگر از نظر حرف روی اختلاف دارد. بسامد این گونه از دوبیتی‌ها بسیار پایین است. به گونه ای که از میان دویست دوبیتی، دو دوبیتی بیش‌تر یافت نشد:

کهر بار بهیه هیمه‌ی ممرز هوا زنده باد دم دَرنه لائز
کهرجان! راه بوریم مه جا نکن غِظ مه پشت وپَلی از دم در بونه رِز

kahar bār bahiye himeye mamrez. həvā zande bād dam darene lāez.
kahar jān rā burim me jā nakən qəz. mə pêsto pali az dan dar bune rəz.

اسب کهرم را هیزمی از درخت مَمرَز(نام نوعی درخت) بار کردم. هوا باد شدیدی می وزد وطوفان در راه است.

کهرجان! راه برویم، با من سرناسازگاری نداشته باش. تمام پشت وپهلویم درد می کند(خسته وافگارم).

در این دو بیتی کلمه‌ی«غظ» «qəz » با کلمات دیگر نظیر: «رز» «rəz»، «لائز» «lăez» و«ممرز» «mamrez» قافیه شده است که از مواردداختلاف در حرف روی در مصرع سوم به حساب می‌آید. این تنوع قافیه هم بر اثر نزدیک بودن تلفظ دو حرف «ظ» با «ز»به وجود آمده است.

کهربار بهیّه انجیلی زغال کهرپیش مجنه من ونه دمبال
مامور برسیّه بار بیته زغال مه جا باج بخواسّه بیست وپنج زار

kahar bār bahiye anjili zəqāl. kahar pîš məjene mən vəne dembāl.
mamur baressiye bār bayte zəqāl. mejā baj bexasse bisto panjezār.

اسب کهرم را زغالی از چوب درخت انجیلی بار کردم. کهرم پیشاپیش راه می رود ومن پشت سرش. [ارباب] کسی را مأمور کرد تا زغال را از اسبم به زیر اندازد. مأمور از من بیست وپنج ریال باج خواست.

دراین دوبیتی کلمهٔ «بیست وپنج زار» با کلمات «زغال» و«دمبال» قافیه شده است. خوانندهٔ صاحب‌ذوق خواهد گفت با تغییر «زار» به «ریال» در مصراع چهارم، این دوبیتی بدون اشکال

خواهد شد. درجواب باید گفت که «بیست وپنج زار» همان «بیست وپنج ریال» است با این تفاوت که قدمت«بیست وپنج زار» بیش‌تر از «بیست وپنج ریال» است. دیگر این که شاعر عامه، در گوش‌نوازی موسیقایی خود، تفاوتی میان «بیست و پنج زار» و «بیست و پنج ریال» احساس نمی‌کند.

٤ . ٤. ردیف در دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی

مهم‌ترین نقش ردیف در دوبیتی‌های عامیانه، نقشی است که در افزایش موسیقی کناری و بیرونی شعر دارد و تداعی های ذهنی شاعر را درباره‌ی موضوع مطرح شده در دوبیتی، منظم و هماهنگ می‌کند. هر چقدر ردیف طولانی‌تر باشد انگار ارزش موسیقایی آن بیش تر است یا شعر موزون‌تر جلوه می‌کند. می‌توان گفت شاعرِ عامّه که قافیه را با توجه به هم‌مخرج بودن حروف در تلفظ می‌ساخت، با به کار بردن ردیف، این اختلاف در حروف را جبران می‌کرد چرا که لزوم تکرار آن، شاعر را از پراکنده گویی باز می‌دارد و به شاعر خط و مشی و جهتی مستقیم می‌بخشد.

ردیف باعث به انتظار نشستنِ مخاطب می‌شود؛ یعنی ذهنِ مخاطب با وجود ردیف درگیر می‌شود و از خود می‌پرسد که شاعر چگونه می‌خواهد و می‌تواند موضوعی را که شروع کرده و با ردیفی که به شعر داده، تمام کند؟ همین به انتظار نشستن برای مخاطب، بسیار لذت بخش است و لذّتش دو چندان خواهد شد وقتی که شاعر در استفاده از ردیفِ موردِ نظر، سربلند بیرون آمده باشد.

ساختار ردیف را در دوبیتی های عامیانه‌ی مازندرانی شهرستان سوادکوه، می‌توان از پنج جهت بررسی کرد که عبارتند از :۱- ردیف فعلی ۲- ترکیب ضمیر با فعل ۳- ترکیب فعل با ضمیر ٤- تکرار اسم یا صفت + فعل + اسم یاصفت، که به نوعی فعل مرکب می‌سازد ٥- ردیف غیر فعلی.

در ادامه هر یک از این پنج مورد، جداگانه با شواهد شعری مورد بررسی قرار می‌گیرد .

٤ . ٤ . ١ . ردیف فعلی

ردیف فعلی از شایع ترین ردیف ها در دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی است. این ردیف باعث تثبیت موضوع و هماهنگ کردن آن در ذهن شاعر می‌شود؛ چون تکرارِ فعلِ یکسان، باعث تأکید است و مخاطب منتظر است تا شاعر کلماتی را که در بیت در کنار هم چیده است، با ردیف منظم کند.

از مجموع ۲۰۰دوبیتی، ۵۲ دوبیتی دارای ردیف است که سهم ردیف فعلی،٤۲ دوبیتی بوده است. برای این که از چگونگی عملکرد ردیف فعلی در دوبیتی های عامیانهٔ شهرستان سوادکوه، اطلاع حاصل شود، فقط فعل «هاکرده= انجام داده‌است» را که در دوبیتی‌های ۱۷۷/۱۷٦/۱٤۸/۱۲/۱ آمده است، برای نمونه ذکر می‌شود. در این پنج دوبیتی، این فعل به عنوان ردیف در هر چهار مصراع تکرار شده است:

۱ – غم و غصّه مه دل ِپر هاکرده کدورت مه زانو ر شِل هاکرده

مه دلبر راه دور منزل هاکرده مره نوبهار بلبل هاکرده

gam-o qəsse me delle per hăkərde .kəduret me zaănure šel hăkərde

mə delbar răhe dur mənzel hăkərde. məre nubehăre belbel hăkərde

ترجمه : غم و غصه وجودم را فرا گرفته است.پیری زانوهایم را سست کرده است.

محبوبم در ولایت دور دست منزل گزیده است. فراقش مرا چون بلبلِ فصلِ بهار، به ناله وا داشته است.

۱۲– عاشقی مه دل ِکَهو هاکرده کدورت مه رنگه سیو هاکرده

دلبر مه روز و ماه رِ شو هاکرده غم و غصّه رِ مه عدو هاکرده

ăšəqi mə delle kahu hâkərde. keduret mə range siu hâkərde. delbar mə ruz-o mâre šu hâkərde.qam-o qəssere mə adu hâkərde.

عاشقی دلم را کبود کرده، درد و رنج پیری، چهره ام را سیاه کرده است.

محبوب، روزگارم را سیاه کرده؛ چنان که غم و ناراحتی را دشمن جانم کرده است.

۱٤۸– مه یار مه دندون ِطلا هاکرده اتّا پایین دِتا بالا هاکرده

همه گنّه ونه ننا هاکرده خدا دونده مه دلبخواه هاکرده

mə yâr mə dandunne təlâ hâkərde. attâ pâien dətâ bâlâ hâkərde.

hame gene vəne nənâ hâkərde. xədâ dunde mə delbexâ hâkərde.

محبوبم برایم دندان‌های طلا گذاشت(پولش را داد).یکی از دندان‌های فک پایین را و دو تا از دندان های فک بالا را طلا کرد.همه‌ی مردم می‌گویند که مادرم برایم این کار را کرده است. خدامی‌داند که محبوبم این کار را برای من انجام داده است.

۱۷٦- ورف بموئه بنه رِ کوه هاکرده اِفتاب در بمو ورف ِاو هاکرده

عاشقی مه دلّ کهو هاکرده دلور مه روز و ماه رِ شو هاکرده

varf bemue bənere kou hâkərde. eftâb dar bemu varfe ū hâkərde.

ăšəqi mə delle kahu hâkərde.delvar mə ruz-o măre šu hâkərde.

از آسمان برف بارید و همانند کوه بر روی زمین توده شد. آفتاب تابید و برف ها را آب کرد.

غم عاشقی دلم را کبود کرده است. محبوبم روزگارم را مثل شب سیاه کرده است.

۱۷۷- فلک آخِر مِره غریب هاکرده تِه بَدیّن جا بی نصیب هاکرده

مِره دور از مِنِه طبیب هاکرده کهنه دشمن ِمه رقیب هاکرده

falek âxər mərе qarib hâkərde. tə badiyen jâ bi nasib hâkərde.

mərе duraz mənе tabib hâkərde.kune dešmenne mə raqib hâkərde.

روزگار سرانجام مرا به غم غربت مبتلا کرد؛ چنان که از دیدن تو محروم شدم. روزگار مرا از پزشک خودم دور؛ ودشمن دیرینه را رقیبم کرده است.

به نظر می‌رسد هم‌خوانی واک‌های پایانی قافیه با ردیف در دوبیتی اول، بیش از بقیه باشد. همین امر باعث افزایش موسیقی بیرونی و کناری این دوبیتی شده است. این فقط به شعر عامیانه اختصاص ندارد؛ بلکه در شعر کلاسیک فارسی نیز به وفور یافت شده است. برای نمونه می‌توان به این ابیات از انوری استناد کرد:

ای در نبرد حیدرِ کرّارِ روزگار وی راست کرده خنجرِ تو کارِ روزگار

معمور کرده از پی امن جهانیان معمار حزم تو در و دیوارِ روزگار(انوری، ۱۳۷۲: ۱۷۲به نقل از محسنی، ۱۳۸۲: ۵۱).

دیگر ردیف‌های فعلی با توجه به شمارهٔ مصراع ها و دوبیتی‌ها، در دوبیتی‌های زیر آمده که به عنوان ضمائم به مقاله پیوست شده است:

"بهی ته "۷ و ۵۰ و ۱٤۲ که دوبیتی هفت و پنجاه مثنوی گونه بوده و مصراع های اول و دوم دارای ردیف بوده و دوبیتی ۱٤۲ هر چهار مصراع آن دارای ردیف فعلی بوده است. نکردی= انجام نداده‌ای ۱،۲،٤=۸ /بوّه= شود یا بشود ، ۳،٤=۹/برو = بیا، ۱،۲،٤=۲۲// نوونه = نمی‌شود،۱و۲و٤

=۲۸//ندومبه = نمی دانم ۳و٤=۳٦// بونی= می‌شوی ۱و۲ =٦۷// بدیمه = دیده ام ۱و۲=٦۹// نی‌یه = نیست ۱و۲و٤=۷۳// بنالم ،۷٤ هر چهار مصراع //هاکردی ،۱۸۲،۱۷٦،۱۳۱و ۱۹۱هر چهار مصراع //انه = می‌آید، ۷۸ هر چهار مصراع //دنی یه = وجود ندارد، ۱و۲و٤=۷۹// انه شونه= می‌آید و می‌رود ۸۲ هر چهار مصراع //بهی مه = شده ام، ۹۲ و ۹۹ هر چهار مصراع // بزونه = زده‌اند، ۹٤ هر چهار مصراع //هدا = داده است، ۱۰۳ هر چهار مصراع //بکوشه = بکُشد، ۱۹۱=۱و۲و٤// بسازم ۱۲۷ هر چهار مصراع // نهی بو= نمی‌شد، ۱۳۳ هر چهار مصراع //هاده ۱٤۰= بده،۱و۲و٤// بوینم = ببینم، ۱٤۳ و ۱۵۳ هر چهار مصراع//بیارم = بیاورم، ۱٤۷ هر چهار مصراع // بیاره = بیاورد، ۱٦۱ هر چهار مصراع //دارنی= داری،۱٦٦=۱و۲// بو = باشد، ۱۷۰ هر چهار مصراع // دارنه = دارد، ۱۸۷ هر چهار مصراع //دره = هست ، وجود دارد،۱و۲ دوبیتی ۱۹۲.

۲.٤.٤ . ردیف ضمیر و فعل

کاربرد انواع ضمیر و فعل درکنار هم، موجب طولانی‌تر شدن ردیف، و همین امر علاوه بر افزایش موسیقی بیرونی و کناری شعر، باعث تثبیت معنا و جهت بخشیدن به اندیشه‌ی شاعر می‌شود. به عنوان نمونه، دوبیتی شمارهٔ ۱٦ نقل شده و بقیه با توجه به شمارهٔ دوبیتی و نوع ضمیر فهرست می‌شود:

۱٦- سه پنج پونزه بهیه ته نمویی تیرِ ماه سیزّه بیّه ته نمویی

مِره وعده هدایی سر خرمن خرمن کوبیده بیّه ته نمویی

sə pang punze bahiye tə nemoi ̓.tire mâ sizze bayye tə nemoi ̓i.

mərе vade hedâi ̓i sare xarmən.xarmen kobide bayye tə nemoi ̓i.

گفتی سه یا پنج روزدیگر بر می‌گردی اما پانزده روز گذشت و هنوز نیامدی. جشن تیرماه سیزده (۱۲ آبان ماه) نیز فرا رسید اما تو نیامدی. به من وعده دادی که موقع خرمن‌کوبی می‌آیم؛ اما خرمن هم کوبیده شد و تو هنوز نیامدی.

دوبیتی شمارهٔ ۱۷ با ردیف «ته بوردی کجه» در مصراع‌های ۱و۲و٤ که ترکیبی از ضمیرمنفصل، فعل و ضمیر پرسشی است.// دوبیتی ۷۷ که ترکیبی از ضمیر پرسشی و فعل است؛ یعنی ترکیب «کجه شونی» در هر چهار مصراع به عینه تکرار شده است.

۴ . ۴ . ۳. ردیف فعل و ضمیر

کاربرد فعل و ضمیر نیز همانند ضمیر و فعل است. این دو نوع از ردیف علاوه بر افزایش موسیقی بیرونی شعر، موجب اصرار و تأکید شاعر بر موضوع مورد نظر نیز می‌شود. ساختار این گونه از ردیف همانند ساختار ردیف و فعل است. این ویژگی در میان ۲۰۰ دوبیتی تنها در ۲ دوبیتی آمده است که در زیر نقل می‌شود:

۱۳- صوایی رِ نماشون هاکنم من شه احوال پریشون هاکنم من

در این دنیا دارمبه جان خالی اگر خوانی ته قربون هاکنم من

sevăire n mašun hak nem mən. še ahvalle parišun hak nem mən.

darin denya darembe jane xali. ager xani t qerbun hak nem mən.

هر روز صبح را به شام می‌رسانم. همیشه پریشان‌احوالم. در این دنیا غیر از جان بی‌مقدار، نقدینه‌ای دیگر ندارم. اگر بخواهی‌آن را فدای تو می‌کنم.

۱۱۷ - سَر کوه‌سبزِ ره موندنه مه یار افتاب شعله‌ٔره موندنه مه یار

همه از تشنگی بوردنه دریا اوی چل چشمه رِ موندنه مه یار

sarkohe sabzere mondene m yăr. eftăbe šolere mondene mə yăr.

hame az tešnegi budene daryă. uye čelčešmere mondene mə yăr.

دلبرم به سبزه‌ی بالای کوه، و به شعله‌ی آفتاب می‌ماند.

همه از تشنگی به دریا رفته‌اند؛ در حالی‌که یار من همانند آب چهل چشمه، پاک و زلال است.

دربارهٔ دوبیتی ۱۱۷ و ترکیب فعل + ضمیر + اسم، گفتنی است برخی از افعال در زبان مازندرانی باعث افزایش هنجارگریزی معنایی از نوع تشبیه می‌شوند که این دوبیتی از آن دسته است؛ شاعر با آوردن فعل موندنه= می‌ماند یا مانند است، خود را ناگزیر کرده‌است که از صنعت تشبیه استفاده کند. وی با استفاده از این فعل، معشوق خود را به سه چیز تشبیه کرده است؛ سبزهٔ سَرِ کوه، شعلهٔ آفتاب و آبِ چهل‌چشمه. بنابراین برخی از ردیف‌های فعلی تخیّل شاعرِ عامّه را برمی‌انگیزد و به وی در جهت دادن اندیشه کمک شایانی می‌کند.

٤ . ٤ . ٤. اسم یا صفت+فعل +اسم یا صفت= فعل مرکب تأکیدی

این گونه از ردیف که باید آن را در زبان مازندرانی فعل مرکب تأکیدی به حساب آورد، بسامد چندانی ندارد. ساختار آن با تکرار جزء پیشینِ فعل مرکب که در انتهای آن برای تأکید می‌آید، ساخته می‌شود. به نظر می‌رسد یکی از نقش های ردیف در شعر کلاسیک و عامه، پویایی متن باشد.

از مجموع ۲۰۰ دوبیتی تنها یک دوبیتی چنین ردیفی داشته است:

انار چلّه ر ِشِل هِدامه شِل هر چه مه دل بته دل هِدامه دل

تِه وسّه بمیرم بورم زیر گل چن سال عاشقی بمونده مه دل

enare č llere šel hedamə šel. har či me del bate del hedamə del.

tə vesse bamirem burem zire gel. Čan sale ašeqi bamunde mə del.

نهال کوچک انار را با مراقبت به درختی بزرگ تبدیل کردم. هر چه دلم گفت به آن توجه کردم.

الهی ! برات بمیرم و زیر خاک دفن شوم تا همچنان عشق تو در دلم باقی بماند.

به نظر می‌رسد شاعر عامه از تکرار فعل« هدامه» در مصراع اول این دوبیتی، به عنوان ردیف استفاده کرده و از این ترکیب –که فعل مرکب ساخته– هم به عنوان قافیه و هم به عنوان ردیف، یکسان بهره برده است. البته بی آن که بداند، چنین کرده است. چون؛ شعر هرچقدر تصنعی تر باشد، اثرپذیری آن کمتر است. بنابراین شاعر عامه به این ریزه‌کاری‌ها واقف نیست. تنها چیزی که برای او مهم است، حفظ توازن است وچه بسا تمام این هنرمندی‌ها برای حفظ وزن انجام شده باشد.

٤ . ٤ . ٥. ردیف غیر فعلی؛ ضمیر و ...

ردیف غیر فعلی چندان در دوبیتی‌های عامیانهٔ شهرستان سوادکوه بسامد ندارد. ردیف «من» فقط در بیت اول دوبیتی ۳٦ آمده‌است و این شاید در تواضعِ شاعرِ عامه ریشه داشته‌باشد:

غریبی و غریبی مسکن من خاک غربت بهیته دامن من

غریبی ر من شه وطن ندومبه جِدایی ر ِکم از مردن ندومبه

qaribi-o qaribi maskan-e mən.xake qorbet bahite damene mən.

qaribire mən še vat n nadumbe. jedaire kamaz mord nənadumbe.

در شهر غریب مسکن گزیده ام. خاک غربت دامن‌گیرم کرده است.

خاک غربت را وطن خود نمی‌دانم. جدا شدن از وطن را با مرگ برابر می‌دانم.

ردیف« امسّه= برای ما» در مصراع های ۱و۲و٤ دوبیتی ۸۰ آمده‌است:

ته نئی دریو اندونه امسّه　　خنه تاریک ِزندونه امسّه

وری درازیّ فراخِ دِنیا　　به قدرِ پشتِ ناخونه امسّه

tə neie daru endone amesse. xəne tarike zendone amesse.

vari deraziye feraxe denya. beqadre pešte naxune amesse.

تو که نباشی دریا به اندازه‌ی آب بندان کوچک است خانه‌ی ما بی‌تو همچون زندان تنگ و تاریک است. اگر تو نباشی، دنیای به این بزرگی برای ما، به اندازه‌ی پشت ناخن کوچک و حقیر است.

ردیف «شِه =برای» در مصراع‌های ۳و٤ دوبیتی ۸٤ آمده است. به این شکل:

ته ازّار چلّه من شهر کچه　　ته پیرِ مردی و من کیجا وچه

مگه نئونی چپا چیندکائه شه ؟　　خار کیجا قشنگ ریکائه شه

tə ezzare čelle mən šare kače .tə piremardi-o mən kija vače.

mager naoni čepačindekaeše. xare kija gašenge rikaeše.

تو درخت آزاد هستی و من قاشقی از جنس چوبم که در شهرها می‌فروشند. تو مرد پیری هستی در حالی که من دختری نوجوانم (تداعی‌کنندهٔ عدم سنخیّت است). مگر خودت نمی‌گویی: دانه-های ریزشدهٔ برنج مال جوجه‌هاست پس، دختر زیبا نیز نصیب پسر زیباست. مصراع سوم را باید نقل قول از زبان پیرمرد دانست و مصراع چهارم، گفتهٔ دختر است.

۵. نتیجه گیری

قافیه دردوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی ودیگر گویش‌ها، براساس نزدیکی تلفظ حروف ساخته می‌شود نه براساس یک‌سان بودن حرف روی که در شعر کلاسیک فارسی و عربی اصل است. درشعر کلاسیک فارسی اختلاف در حرف روی از مشهورترین عیوب قافیه به حساب می‌آید (اکفا) اما در زبان مازندرانی و زبان‌ها و گویش‌های دیگر، قافیه‌سازی‌های این‌چنینی عیبی برای این‌گونه از اشعار به حساب نمی‌آید؛ چون این هنرِ عامه است و تمام تلاشِ شاعر عامه نیز صرف حفظ موسیقی بیرونی و کناری شعر می‌شود. شعر عامه فقط از گوش‌نوازی وزن برخوردار است و از یکسان‌سازی کلمات هم‌قرینه برای قافیه‌سازی. قافیه در ۲۵ درصد از دوبیتی‌های عامیانهٔ شهرستان سوادکوه، مثنوی‌گونه است. بنابراین فرضیهٔ نخست این پژوهش تأیید می‌شود. دلیل دیگر مثنوی بودن یک چهارم دوبیتی‌های عامیانهٔ شهرستان سوادکوه، حُسن تعلیل‌هایی است که شاعر عامه در بیت دوم به آن‌ها پرداخته است.

هم مخرجی« ل» با «ر» و «م »با «ن» در قافیه‌سازی دوبیتی‌های مازندرانی از بسامد بیش-تری برخوردار است و این به دلیل فراوانی واژگانِ مختوم به این حروف، در زبان مازندرانی است. دلیل دیگر قافیه‌سازی با «ال» و «ار» در دوبیتی‌های سوادکوه این است که این نوع از قافیه‌ها، تداعی‌کنندهٔ نوعی آزادی و رهاشدگی در فضای کوهستانی است؛ چون کششی که در این دو هجای کشیده است، به مخاطب نیز منتقل می‌شود. انعکاس صدا در کوهستان، باعث تأثیرپذیری بیش‌تر این گونه از اشعار می‌شود. قافیه سازی با دو حرف «و» و «ن» و هجاهای «ون» و «وم» در دوبیتی‌های عامیانهٔ شهرستان سوادکوه، تداعی‌کنندهٔ غم و فشردگی آثار آن بر روی شاعر است. شاعر عامه با گزینش چنین هجاهایی که دارای کشش و توالی نیست، می‌خواهد هرچه سریع‌تر از دست غم و اندوه نجات یابد.

با توجه به مطالبی که گذشت و آمار و ارقامی که دربارهٔ ردیف ارائه شد، اندکی بیش از یک چهارم دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندرانی شهرستان سوادکوه، دارای ردیف هستند و از این میان کمی بیش از یک پنجم دوبیتی‌ها، ردیف‌های فعلی دارند. داشتن ردیف فعلی علاوه بر افزایش موسیقی

کناری شعر، در جهت‌دادن به تخیّل شاعرانهٔ شاعر و تأکید او بر موضوع مورد نظر، تأثیرگذار است. درنتیجه، فرضیهٔ دوم نیز به اثبات رسیده‌است.

از طرف دیگر، فراوانی ردیف فعلی که بر کنش و رفتار ناظر است، برپویایی و حرکتِ دوبیتی‌ها دلالت دارد. از آن جایی که موسیقی در دوبیتی‌های عامیانه نقشی اساسی دارد، تعدادِ فراوان ردیف (حدود۲۵درصد) براهمیّت موسیقی کناری و بیرونی در دوبیتی‌های عامیانهٔ منطقهٔ سوادکوه ناظر است.

پی نوشت:

*از آن جایی که این دوبیتی ها در مناطق مرکزی و شرق مازندران حتی تا نوشهر جاری و ساری است، می‌توان یافته‌های این مقاله را به تمام دوبیتی‌های عامیانهٔ مازندران تعمیم داد. چون محدودهٔ پژوهشِ پژوهشگر، منطقهٔ سوادکوه بوده است، دوبیتی‌های به‌دست آمده از این منطقه مورد بازبینی و تحقیق قرار گرفته است.

اشعار پیوست مقاله

الف: اشعاری که ردیف فعلی در آن تکرار شده است:

۷- علف صحرا رِ شبنم بهیته جان خدا مه بخت ِکم بهیته

الهی من بّوم علف صحرا گو و گوسفن نه سر هاکنن چرا

ələfe sarăre šabnam bahite. Jăne xədă mə baxte kam bahite .

elăhi mən bavvem alefe sară. gu-o gəsfen m sar hăk nen č ră.

شبنم بر روی علف صحرا نشسته است .خدا بخت و اقبالم را بلند نگرفته است (بدبختم).

خدا کند که من لااقل علف صحرا شوم تا گاو و گوسفند مرا بچرند (از من بخورند و سیرشوند). به کنایه یعنی به درد کاری بخورم.

۵۰ -انده بخوندسمه گلی بهی ته سر راه مره تلی بهی ته

الهی بمیره صاحاب تَلی مره نشته بُورم شِ یار پلی

ande baxundesme gali bahite. Sare rahe mərе tali bahite.

elahi bamire sahabe tali. mərе nəšte burem še yare pali.

آنقدر از فراق محبوبم نجوا کردم و خواندم که گلویم گرفت. بر سر راه رسیدنم به محبوب، تیغ‌های خاردار گذاشته‌اند.(مانعم شده‌اند).خدا کند! کسانی که برای دیدن محبوبم مانع تراشی کرده‌اند، همگی بمیرند چرا که مانع رسیدن به محبوبم شده اند.

۱۴۲ - خور بمو که دلبر یار بهی ته من نخش بیمه آوِ خار بهی ته

خِدا رِ شکر ! یار نخار بهی ته ول چونه دوکّی صوال بهی ته

xaver bemo ke delbar yar bahite. mən naxeš bimea ve xar bahite.

xədare sokr yare nəxar bahite. vale čune dukki sual bahite.

با خبر شدم که محبوبم زن گرفته است (ازدواج کرده است).من زشت بودم و او زن زیبایی گرفته است(مسخره می‌کند).خداوندا! تو را سپاس! که زن زشتی نصیب او شده‌است؛زنی که چانه‌اش کج است و پیشانی‌اش برآمده.

۸- سرم درد هاکرده دوا نکردی دلم تِره خواسّه وِفا نکردی

دلم تره خواسّه ای بی مروّت ته رحم (رم) بر بالای خدا نکردی

sarem dard hăk rde devă nakerdi. delem t re xăsse vəfă nak rdi.

delem t re xăsse ʔey bimorovvet. tə ram bar bălăye xədă nak rdi.

محبوبم ! سرم درد گرفت و مداوایش نکردی. دلم ترا می‌خواست اما به عشقم توجهی نکردی .

ای ناجوانمرد! تو خود می‌دانی که دلخواه من تو بودی با این وجود تو حتی خدا را در نظر نگرفتی و محض رضای خدا هم که شده به من توجه نکردی.

۹- وریفی راه بوّم من پشته کوهه آب خِنِک بوّم من مرص نوئه

آب خنک بوّم چایی بار بوّه من و مه دلبر رِ سازگار بوّه

varifi ră bavvem mən pešt-e kohe.ăbe xənek bavvem mən mers-e nuhe.

ābe x nek bavvem čăie bar bavve. mən-o me delbarre săzegăr bavve.

الهی !مرا جاده های پیچ درپیچ پشتِ کوه ها کن. مرا آب خنکی کن ودر ظرف های چوبی درختِ راش قرار بده.آب خنکی باشم که از آن چای درست کنند و من محبوبم ازآن چای بنوشیم تا به سازگاری و توافق برسیم.

۲٤-گُل سرخ بی مه من ییلاقسّونه مره شبنم بیته کوفه مازرونه

عاشقی هاکردمه من شه خواهونه اِسا دِچار بیمه نا نجیبونه

gole sox bime mən yelagessune.mərešabnam bayte kufe mazrune.

āšəqi hakerdme mən še xahune. esa dečar bayme nanajibune.

من همانند گل سرخی بودم که در ییلاقات شکوفا می‌شود.از قشلاق به خواستگاری من آمدند.

با کسی که دلم می‌خواست ازدواج کردم. اما حالا به نانجیبان دچار شدم (از کاری که کرده‌ام یعنی ازدواج با فرد غیر ییلاقی پشیمانم).

۲۸-عقیق و کهربا ته رو نوونه بزرگی به لباس نو نوونه

اگه گندم بمونده زیر انبار تا سیصد سال دیگر جو نوونه

aqiq-o karebatə ru navune.bozorgi be lebase no navune.

age gand məbamunde zire enbar.ta sisad sale diger ju navune.

دلبرم ! عقیق و کهربا رنگِ رخسار تو را ندارد.لباس نو و زیبا باعث بزرگی نمی‌شود.

اگر گندم سیصد سال دیگر توی انبار بماند، هرگز به جو تبدیل نمی‌شود.(اصیل زاده اصالتش را حفظ می‌کند).

۳۶-غریبی و غریبی مسکن من خاک غربت بهیته دامن من

غریبی ر من شه وطن ندومبه جِدایی ر ِکم از مردن ندومبه

qaribi-o qaribi maskan-e m n.xake qorbet bahite damene m n.

qaribire m n še vat n nadombe. Jedaire kamaz mord n nadombe.

در شهر غریب مسکن گزیده ام. خاک غربت دامنم را گرفته است. (دامن‌گیرم کرده است).

خاک غربت را وطن خود نمی‌دانم .جدا شدن از وطن را با مرگ برابر می‌دانم.

۶۷-کوچه ننیش آواره بوونی زنِ شوفر نواش بیچاره بوونی

زن شوفر نواش شوفر فقیره خوراک شوفرا نون و پنیره

sare cuče naniš avare buni. Zane šufer navaš bičare buni.

zane šufer navaš šufer faqire. xurake šufera nuno panire.

بر سر کوچه‌ها منشین که آواره می‌شوی. با راننده ازدواج مکن که بیچاره می‌شوی.

با راننده ازدواج مکن چرا که او فقیر است و خوراکی جز نان و پنیر ندارد.

۶۹-انارستون دتا کیجا بدیمه یکی ماه و یکی روجا بدیمه

یکی ماه و یکی صبح ستاره همون زرد جمه دار بلاره

enaressun detakija badime.yeki maho yeki roja badime.

yeki maho yeki sobhe setare. hamon zarde jeme dare belare.

در باغ انار دو تا دختر را دیدم که یکی چون ماه و دیگری همچون ستاره‌ی سحر می‌درخشید.

یکی ماه بود و یکی ستاره‌ی سحر.قربان ماه شوم که پیراهن زرد بر تن دارد.

۷۳-مسلمانون مره یار طالع نی یه مره یار وفا دار طالع نی یه

تمام راه کوچه المبه تله مه تله اتا میچکا طالع نی یه

mesalmanun me re yar tale niye. Me re yare vefadar tale niye.

temame racuče elembe tale. Me tale atta mička tale niye.

ای مسلمانان! در سرنوشتم نیامده که من محبوبی داشته باشم که محبوبم به من وفادار باشد.

اگر در تمام کوچه پس کوچه ها دام بگذارم،حتی یک گنجشک نیز به دامم نخواهدافتاد.

۷٤-گلندوم سبز کشمیش من بنالم مه دلبر بمو سر پیش من بنالم

مه مار نیته سر و ریش من بنالم مگر و بی یه درویش من بنالم

gelandom sabze kešmiš m n benalem. me delbar bemo serpiš m n benalem.

me mar nayte saro riš m n benalem. mager ve biye darviš m n benalem.

قربان دلبر سبزه روی ام شوم.دلبرم به حیاط خانه‌ی ما آمده است.

الهی من بمیرم! مادر به او کم توجهی کرده است.الهی من بمیرم ! مگر او گدا بود.

۱۸۲-دلبر بوردی مره تنها هاکردی مه چش اسری ر ِدریا هاکردی

بواشم چلچلا پر بزنم پر ته قبر سر بثم سر بزنم سر

delbar burde m re tanha hak rde. me češ asrire darya hak rde.

bavšem čelčela par bazenem par. te qabre sar beam sar baz nem sar.

ای محبوب من ! تو به دیار باقی شتافتی و من تنها شدم .بخاطر فراق تو دریا دریا گریه کردم.

آرزو می‌کنم که پرستویی شوم که بتوانم پرواز کنم تا قبر تو را زیارت کنم.

۱۷٦-ورف بموئه بنه رِ کوه هاکرده اِفتاب در بمو ورف ِاو هاکرده

عاشقی مه دلّ کهو هاکرده دلور مه روز و ماه رِ شو هاکرده

varf bemu b nere kahu hak rde. Eftab dar bemu varfe ū hak rde.

āš qi m delle kahu hak rde.delvar me ruz-o mare šu hak rde.

از آسمان برف بارید و همانند کوه بر روی زمین توده شد. آفتاب تابید و برف ها را آب کرد.

غم عاشقی دلم را کبود کرده است.محبوبم روزگارم را مثل شب سیاه کرده است.

۱۳۱-خار دلبر مره خواهون هاکردی مره سفیر و سرگردون هاکردی

مه چش کنارّ رِ اندون هاکردی اگر بمردمه ته خون هاکردی

xare debar me re xahun hakerdi. Me re safir-o sargardun hakerdi.

me češe ke narre endun hakerdi.ager bamerdeme te xun hakerdi.

ای دلبر خوب!مرا خواهان خودت کردی.مرا بی قرار و سرگردان کردی .

کنار چشم مرا مرداب ساختی (مرا به گریه‌ی بسیار واداشتی).اگر من مُردم تو قاتل من هستی(خون من به گردن توست).

۱۹۱-سیو چشمون مه روز ر ِشو هاکردی مه چش اسری ر دریو هاکردی

خد رِ لاکمه مره پارو هاکردی مه دل ِگوشه ر ِکهو هاکردی

siu č šmun me ruzre šu hak rdi. me češe asrire daru hak rdi.

xedre lakme me re paru hak rdi. me dele gušere kahu hak rdi.

ای محبوب سیاه چشم من!عمرم را هدر داده ای (مرا بدبخت کردی). دریا دریا برایت گریستم.

خودت قایق شدی و من شدم پاروی تو . دلم راازداغ عشق خود کبودکردی.

۷۸-چاربیداری نکن مِره بد اِنِه یخ و سر ما خِرنی مه دل درد انه

اگر دونم پول تاجر کم انه چل رسی کمبه ته خرج در انه

čarbidari nak n m re badene. Yaxo s rma xerni m del dardene.

ager donem pole tajer kamene. Čale risi kembe t xarj darene.

ای محبوبم ! چاواداری (کار کردن همراه با اسب و قاطر) نکن من بدم می‌آید.سرما می‌خوری و دلم به درد می‌آید.اگر به یقین بدانم که پول تاجر برای زیستن کم می‌آید (من تاجرم) با دستم پارچه های دست بافت می‌بافم و می‌فروشم و خرج زندگی را می‌دهم.

۷۹-ته که دنی هوای لار دنی یه ته که دنی فصل بهار دنی یه

ته دار ریشه بی من ونه چلّه ته که دنی تی تی ر بار دنی یه

te ke dani hevaye lar daniye. te ke dani fasle behar daniye.

te dare riše bi men vene čelle .te ke dani tetire bar daniye.

ای محبوبم! تو که نیستی هوای پاک ییلاق بی معنی است. تو که نیستی انگار فصل بهار ارزش ندارد.تو همانند ریشه‌ی درخت بودی و من شاخه هایت . تو که نباشی شکوفه به بار نمی‌نشیند.

۸۲-کیجا امه سره کم انه شونه بونه گیرنه دم به دم انه شونه

چش کنار ِجا نم انه شونه گمونم با دل غم انه شونه

kija ame sere kam ene šune. Bune girne dambedam ene šune.

če še kenareja nam ene šune. Gemonem ba dele qam ene šune.

دختر،کم به خانه‌ی ما رفت و آمد می‌کند.اما نه! مدام چیزی را بهانه می‌کند و می‌آید و می رود.اشک از گوشه ی چشمش می‌آید و می‌رود.فکر می‌کنم با دلی غمگین به خانه‌ی ما رفت و آمد می‌کند.

۹۲-ته وسّه من خنه نشین بهیمه انگشتر بی مه بی نگین بهیمه

از عشق ته دلبر عجین بهیمه دیگر از زندگی بد بین بهمیه

te vesse men xene nešin bahime.angušter bime binegin bahime.

az ešqe te delbar ajin bahime. Diger az zendegi bad bin bahime.

بخاطر تو خانه نشین شده ام.همانند انگشتر بی نگین شده ام.

زندگی من با عشق به تو آمیخته شده است. دیگر میلی به زندگی کردن ندارم.

۹۹-توسه یک خوشه انگور بهیمه توسه شه ولایت دور بهیمه

اتا حرف بزویی مجبور بهیمه توسّه من زنده به گور بهیمه

te vesse yak xuše angur bahime.te vesse še velăyet dor bahime.

attă harf bazuie majbor bahime.te vesse men zende begor bahime.

بخاطر تو همانند خوشه‌ی انگور شده ام(غم ها را درون خود ریختم و غم باد گرفتم).بخاطر تو از ولایت خودم دور شدم.با گفتن جمله‌ای (که دوستم داری) مرا مجبور کردی که با تو ازدواج کنم .بخاطر تو خودم را زنده به گور کردم.(نفعی از دنیا نبردم).

۹٤-توسّه مره صد تا چو بزونه اینجه نزونه پشت ِکوه بزونه

عزیز بمردونا دِرو بزونه بَندوم بر سر من و تو بزونه

te vesse mere sattă ču bazune. inje nazune pešte kou bazune.

aziz bamerdonă deru bazune. Bandom bar sare men-o tu bazune.

بخاطر تو مرا با چوب زدند (صد ضربه با چوب). پیش تو مرا با چوب نزدند بلکه در نقطه‌ی دورافتاده‌ای زدند(پشت کوه).خدا کند که عزیزانشان بمیرند چرا که دروغ گفته‌اند. فقط خواستند بر روی من و تو عیب بگذارند.

۱۰۳-مه مار بیته مره غریبی هدا کلاسنگ دینگوئه هوایی هدا
مه چش اسری رِ میرابی هدا مه تن گوشت رِ وِ قصابی هدا

me măr bayte m re qaribi h dă. Kelăsang dingue hevăie h dă.
me češe asrire mirăbi h dă. M tane gušte ve qessăbi h dă.

مادرم مرا به غربت شوهر داد.همانند سنگ فلاخن مرا در هوا چرخاند و رها کرد(تشبیه).

اشک چشمانم را به گردش آب آسیا ب فرستاد تا میراب آن را پخش کند.گوشت تنم را برای ریز ریز کردن به قصاب واگذار کرد.(نارضایتی کامل دختر از ازدواج اجباری).

۱۹۱-سیو چشمون مه روز ر ِشو هاکردی مه چش اسری ر دریو هاکردی
خد رِ لاکمه مره پارو هاکردی مه دل ِگوشه ر ِکهو هاکردی

Siu češmun me ruzre šu hak rdi. Me češe asrire daru hak rdi.
Xedre lakme me re paru hak rdi. Me dele gušere kahu hak rdi.

ای محبوب سیاه چشم من!عمرم را هدر داده ای (مرا بدبخت کردی). دریا دریا برایت گریستم.

خودت قایق شدی و من شدم پاروی تو . دلم راازداغ عشق خود کبودکردی .

۱۲۷-دلبر ! ته سر پیشّه دیکون بسازم بالا قصر و پایین ایوون بسازم
ته دل و شه دلّ یکسون بسازم گبرِ پی یّر مسلمون بسازم

delbar t serpišše dikun besazem.bala qasr-o paien ivun besazem.
te del-o še delle yaksun besazem.gabre piyerre mesalmon besazem.

محبوب من ! می‌خواهم در حیاط خانه‌ات مغازه‌ای بسازم. بالای دکان را قصر و پایین آن را ایوان بسازم.دل تو و دل خودم را با هم سازگار کنم (یکدل کنم).پدرت گبری است او را مسلمان کنم.

۱۳۳-کاشکی دِاب تنگه خط نهی بو کاشکی مه خورد برار گت نهی بو
طیاره روی هوا رد(فرد) نهی بو من و مه یار میون بد نهی بو

kaški deabe tange kat nahibu . Kaški me xorde berar gat nahibu.
tayyare ruye heva rad nahibu .men-o me yare miyun bad nahibu .

ای کاش! تنگه‌ی دوآب سوادکوه جاده نمی‌شد.کاش ! برادر کوچک من بزرگ نمی‌شد.

کاش! هواپیما از آسمان سقوط (عبور) نمی‌کرد. کاش !میان من و دلبرم ناسازگاری به وجود نمی‌آمد.

۱۴۰-خدایا سر هدایی سامون هاده خدایا درد هدایی درمون هاده

ته جا من نخواستمه مال و ثروت جان خدا مره هم زبون هاده

xedaya sar hedaie samun hade. Xedâya dard hedaie darmun hade.

te ja men nexasseme mal-o servet. Jane xeda mere hamz bun hade.

خداوندا! حالا که ما را آفریدی، سر و سامانمان ده. خداوندا! درد دادی، درمان نیز بده.

خداوندا! من از تو مال و ثروت نمی‌خواهم فقط می‌خواهم به من همسری عطا فرمایی.

۱۴۳-ته تن ِرخت ِمن سیا بوینم ته چش کور و ته دس عصا بوینم

تره دیوانه ی صحرا بوینم تره من عاشق و شیدا بوینم

te tane raxte m n siya bavinem. te češ kur-o t das asa bavinem.

te re divaneye sara bavinem. te re men ašeq-o šeyda bavinem.

ای محبوب من!لباس تن تو را سیاه ببینم (خدا کند که عزادار شوی). چشمانت را کور و تو را عصا به دست ببینم.تو را چون دیوانه‌ای ببینم که بیابان‌ها را در می‌نوردد.خدا کند که عاشق و شیدا شوی.

۱۵۳-امروزِ هوا ِمیا بوینم پسر ِدم دانشگاه بوینم

دوست و رفقای همراه بوینم شلوار سفیدّ دمپا بوینم

? amruze hevare miya bavinem.peser re dame daneš ga bavinem.

Dust-o rafegaye hemra bavinem. šelvare sefidde dampa bavinem.

خدا کند که امروز هوا ابری شود (خنک شود). خدا کند که پسرم دانشگاه قبول شود.

او را همراه با دوستان و رفیقانش ببینم در حالی که شلوار سفید پای اوست و دمپایش گشاد است.

۱۴۷ - بورم یزد و تسّه یزدی بیارم ته وسّه مخمل عالی بیارم
کاری نکن ته سر وَسنی بیارم ته مَلمل ِچش رِ اسری بیارم

burem yazd-o tesse yazdi biyarem. tevesse maxmele ali biyarem.
kari naken te sar vasni biyarem. te malmale češre asri biyarem.

به شهر یزد بروم و برایت پارچه های یزدی بیاورم. برایت مخمل زیبای یزد سوغات می‌آورم.

ای محبوب من! کار بدی انجام نده تا مجبور شوم سرت هوو بیاورم.آن گاه از چشمان پرناز وعشوه ات، سیل اشک سرازیر خواهد شد.

۱۶۱ - پسر نامه ر هاده وا بیاره هاده کبوتر صحرا بیاره
هاده سرخ آباد ایسگاه بیاره ولکوم مه دلّ سرِ جا بیاره

peser namere hade va biyare. Hade kabutere h va biyare.
hade sorxabade isga biyare . valkum me delle sare ja biyare.

ای پسر سرباز من! نامه ات را به باد بده تا برایم بیاورد. به کبوتر کوهی ده تا برایم بیاورد.

بده به ایستگاه سرخ آباد سوادکوه، شاید دلم با رسیدن نامه ات آرام بگیرد.

۱۶۶ - زری چادر ته میل کجه دارنی دیّمه روی چادر در اینگه دارنی
مره بدی سرّه جر اینگه دارنی مگه جای دیگر خال اینگه دارنی

zari čader t meyle k je darni.dimme ruye čader daringe darni.
mere badi sarre jeringe darni.mage jaye digger xalinge darni.

ای دختری که چادر زرد گل گلی بر سر گذاشته‌ای! صورتت را از زیر چادر بیرون گذاشته‌ای.

مرا که می‌بینی سرت را پایین می‌اندازی. آیا کس دیگری را زیر سر داری؟ (ترکیب کنایه‌ای است).

۱۷۰ - چوپق ونه چوپق با صفا بو دسته آبنوسا کلّه طلا بو
تتمه نوچّه دِلور هدا بو رفقون بکشن از دل رضا بو

čo poq v ne čopoqe ba sefa bo. Daste abenusa kale te la bo.
te teme nuččere delvar heda bo. Rafequn bak šen az del reza bo.

چُپق باید چپق با صفایی باشد. دسته‌اش از جنس چوب آبنوس(محکم و سفت) و سرش طلا باشد.

تنباکواش را باید معشوقم داده باشد تا دوستان و رفیقانم بکشند و رضایت خاطر داشته باشند.

۱۸۷ - شه یار بدیمه قد تسک دارنه سیم رادیو ر ِ چپ دست دارنه

خنه نیشته خله خله قصد دارنه بیرون که در بمو اسم و رسم دارنه

Še yarre badime qadde task darne. Sime radiure čape das darne.

xe ne ništе xale xale qasd darne. birun ke dar bemu esm- o rasm darne.

محبوبم را دیدم که قدش کوتاه است. آنتن رادیو را در دست چپ خود گرفته، تنظیم می‌کند.

وقتی در خانه نشسته است فکر و خیال های بزرگی در سر دارد. وقتی بیرون از خانه می‌رود متوجه می‌شوم که چه آدم بزرگی است!.

۱۹۲- امه مله اتا تلم گو دره پیرِ سگِ ورزا دمبال دو دره

خدایا ! برسن مه جونکا ر ِ کلّه تک بزنه پیر ِورزا رِ

ame male atta talem gu dare. Pire sage verza dembal du dare.

xedaya bar sen me jun kare. Kalle tek bazene pire verzare.

درمحله‌ام گاو ماده ی نوجوانی وجود دارد که گاو نر کهنسال چشمش به دنبال اوست.

خداوندا ! گاو نر جوانم را زودتر برسان تا گاو پیر را دور کند.

ب: اشعاری که ضمیر و فعل در تکرار شده است:

۱۷ - انار گلِ رنگ ته بوردی کجه رَخِفِ (رفق) روز تنگ ته بوردی کجه

دل تنگم تره دارنه بهونه مگر دل داشتی سنگ ته بوردی کجه

enare gole rang te burdi ke je. Raxefe ruze tang te burdi ke je.

dele tangem tere darne behune.magr del dašti sag t burdi ke je.

ای دلبر که صورتت مثل گل انار(گل انار: نوعی انار که پوستش سرخ است) سرخ است به کجا رفته‌ای؟ای محبوب روزگار تنگدستی !به کجا رفته‌ای؟ دلم برایت تنگ شده است و بهانه می‌گیرد. مگر دل تو از سنگ بود، به کجا رفته‌ای؟

۷۷ -دلبر جان شوئه شوئه کجه شونی ؟! ته مله خرابوئه کجه شونی ؟!

مه سره روبروئه کجه شونی ؟! مه دل تسّه کهو ئه کجه شونی ؟!

delbarjan šue šue k je šuni. te male xerabue keje šuni.

me sere ruberue keje šuni. me del tesse kahue keje šuni.

ای محبوبم ! شب هنگام است به کجا می‌روی؟ در محله‌ی شما کسی نیست به کجا می‌روی؟

خانه‌ی من روبروی توست، به کجا می‌روی؟ دلم از عشق تو کبود است، به کجا می‌روی؟

کتاب‌نامه

الف: منابع کتبی

۱ - انوری ابیوردی، اوحدالدین علی‌بن محمد(۱۳۷۲) ***دیوان اشعار***،به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، ۲ج، چاپ چهارم، تهران: نشر علمی و فرهنگی.

۲ - بهار ، محمدتقی(۱۳۷۱)***بهار و ادب فارسی***، به کوشش محمد گلبن، چاپ سوم، تهران : نشر جیبی.

۳ - رازی، شمس قیس(۱۳٦۰)***المعجم فی معاییراشعارالعجم***، به کوشش، مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران: نشر زوار.

٤ - رزمجو، حسین(۱۳۷۰) ***انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی***، مشهد: نشر آستان قدس رضوی.

۵ - شفیعی کدکنی، محمد رضا ، ب(۱۳۷۰) ***موسیقی شعر***،چاپ سوم، تهران : نشر آگاه.

٦ - صمدی ، حسین (۱۳۷۲) ***مجموعه‌ی مقالات در قلمرو مازندران ۲ ج***، ساری : نشر فرهنگ سرای مازندران

۷ - طبیب زاده ، امید(۱۳۸۲) ***تحلیل وزن شعر عامیانه‌ی فارسی***، تهران : نشر نیلوفر.

۸ - کمرپشتی، عارف(۱۳۹۰) ***وزن و قافیه در دوبیتی های مازندرانی***، مندرج در مجموعه مقالات اولین همایش ملی ادب محلّی و محلی سرایان ایران زمین، نشر دانشگاه آزاد اسلامی یاسوج، ص٤٨٤-٤٧٧.

۹ - محسنی، احمد(۱۳۸۲) ***ردیف و موسیقی شعر***، مشهد: نشر دانشگاه فردوسی.

۱۰ -مولوی، جلال الدین محمد(۱۳۷۹) ***مثنوی معنوی***، به کوشش محمد استعلامی،۷ج، چاپ ششم، تهران: نشر سخن.

۱۱ -ناصح ، محمد مهدی(۱۳۷۳) ***شعر دلبر***، دوبیتی‌های عامیانه‌ی بیرجندی، مشهد: نشر محقق.

۱۲ -___، _____(۱۳۷۷)***شعر نگار***، دوبیتی‌های عامیانه‌ی بیرجندی، مشهد: نشر محقق.

۱۳ -وحیدیان کامیار، تقی(۱۳۷۰) ***حرف های تازه در ادب فارسی***، اهواز: نشر جهاد دانشگاهی.

۱٤ -_____،_____(۱۳۵۷) ***وزن شعر عامیانه***، تهران: نشر آگاه.

ب: منابع شفاهی

۱-مرحوم جمع الله احمدی کمرپشتی ۲- مرحوم فیروزه احمدی کمرپشتی ۳- حاجیه احمدی کمرپشتی٤- سامره احمدی کمرپشتی ٥- نورخانم احمدی کمرپشتی٦- عبدالله احمدی نسب ۷- آقابرارکمرپشتی ۸- سیده سکینه سیدی همگی از روستای کمرپشت سوادکوه ۹- مرحوم قلی بدره اسفندیاری ۱۰-هوشنگ جعفری ۱۱-گل جهان صباغی، از روستای دهکلان بخش لفور شیرگاه سوادکوه ۱۲-نرگس حیدری از روستای اوریم رودبار سوادکوه۱۳- محمد دلشاد(رشیدی) از روستای چالی شیرگاه سوادکوه.